

چهره خشن زندگی



بی‌تردید از نگاه تماشاگر شیفته تلویزیون که بیشتر وقت آزادش را صرف تماشای انواع برنامه‌های تلویزیونی می‌کند و هیچ فیلم و سریالی را هم از دست نمی‌دهد، «ستایش» هم مثل بقیه سریال‌ها جالب و دیدنی است.

جام جم آنلاین: بی‌تردید از نگاه تماشاگر شیفته تلویزیون که بیشتر وقت آزادش را صرف تماشای انواع برنامه‌های تلویزیونی می‌کند و هیچ فیلم و سریالی را هم از دست نمی‌دهد، «ستایش» هم مثل بقیه سریال‌ها جالب و دیدنی است. این سریال نتوانسته مورد توجه تماشاگری قرار گیرد که جور دیگری به مجموعه‌های تلویزیونی می‌نگرد و توقعش از آنها بیش از روایت ساده و معمولی سرگذشت آدم‌هاست. ستایش قدرت جذب چنین تماشاگری را ندارد.

مجموعه ستایش پس از گذراندن چند قسمت نه‌چندان جالب در ادامه، وضعیت نسبتاً بهتری پیدا کرده، اما مشکلات اصلی‌اش همچنان باقی است که مهم‌ترین آنها فیلمنامه مجموعه است که کم‌دقت، احتمالاً با عجله و نیز با کمترین تمایل به نوآوری نوشته شده است. فیلمنامه‌نویس در شرح و توصیف حوادث و بیان مطالب و منظورها، آسان‌ترین و دم‌دست‌ترین گزینه‌ها را انتخاب کرده است. در نتیجه مجموعه پر است از صحنه‌هایی که در آنها همه چیز به شکلی مستقیم و کاملاً ابتدایی بیان می‌شود. ناگفته نماند که در این شیوه قصه‌پردازی نه حس کنجکاوی تماشاگر برانگیخته می‌شود و نه تخیلش به کار می‌افتد. برای روشن شدن موضوع خوب است مثالی هم آورده شود.

در صحنه‌ای از سریال، انیس (سیما تیرانداز) بعد از آن که مطمئن می‌شود مواد مخدر مورد نظرش در کامیون طاهر (مهدي پاکدل) گذاشته شده، خودش را به تلفن عمومی می‌رساند. گوشی را برمی‌دارد، شماره‌ای را می‌گیرد و می‌پرسد: «#171؛ ستاد مبارزه با مواد مخدر؟» و بعد که جواب مثبت می‌شود درباره مواد مخدری که در کامیون طاهر گذاشته، گزارش دقیق و مفصلي می‌دهد و آخر سر هم گوشی را سرچایش می‌گذارد و از اتاقک تلفن عمومی بیرون می‌آید و ...

در حالی که می‌شد با یک نمای متوسط چند ثانیه‌ای بدون کلام از انیس در اتاقک تلفن عمومی، همه چیز را بیان کرد. به همین ترتیب صحنه‌هایی که قرار بوده تماشاگر را تحت تاثیر قرار دهند به دلیل نگاه سطحی و معمولی فیلمنامه‌نویس به موضوع – و شاید هم به دلیل محدود بودن دامنه تخیلی – سرد و بی‌اثر شده‌اند.

مشکل دیگر مجموعه آن است که بیشتر صحنه‌هایش در حقیقت چاپ برگردان صحنه‌هایی است از فیلم‌ها و سریال‌هایی که پیش از این ساخته و نمایش داده شده‌اند. طوری که با دیدن آنها بلافاصله نمونه‌های قبلی را به خاطر می‌آوریم، مثل صحنه افتادن سینی از دست انیس.

این صحنه افتادن سینی مثل صحنه انداختن سیب و انار و هندوانه توی حوض وسط حیاط، دیگر زیادی مستعمل و پوسیده شده، چراکه از 30 سال پیش به این طرف سالی ده دوازده بار این صحنه سرنوشت‌ساز را لابه‌لای فیلم‌ها و سریال‌ها، با حرکت عادی یا با حرکت کند و آهسته نشان‌مان داده‌اند.

آیا واقعا فیلمنامه‌نویس‌ها نمی‌توانند وحشت و نگرانی و واکنش‌های حسی شخصیت‌ها را به شکل و شیوه دیگری نشان بدهند؟!

با این همه در موارد قابل شمارشی که فیلمنامه‌نویس به جای استفاده از حافظه بصری‌اش از تخیلش کمک گرفته، زمینه مناسب برای خلق صحنه‌های خوب و تازه فراهم آمده است. مثل صحنه مرگ همسر نادری (زهرا سعیدی) در تاکسی فوق‌العاده بود یا صحنه در بیمارستان. آنجا که ستایش با تردید لیوان آبی به حشمت فردوس تعارف می‌کند، اما فردوس دست او را پس می‌زند و با گفتن جمله‌ای کوتاه تمام وجود ستایش را درهم می‌شکند.

در مجموعه، جمله‌هایی را از زبان شخصیت‌ها می‌شنویم که یا بی‌توجه و نسنجیده نوشته شده‌اند یا برای تماشاگر نامفهومند. مثال: حشمت فردوس درباره دختری که برای پسرش در نظر گرفته: «#171؛ ... دختر خیلی خوبیه... دو ساله تو نخشم(!)».

صحنه‌ای از مجموعه، حشمت فردوس خطاب به همسرش: «#171؛ خانم بیا و ببین دردونه حسن کبابیتون چی کرده!...»

نکته: مجموعه خیلی چیزهایش یادآور فیلم‌های دهه 40 است. پیداست این شباهت‌ها اتفاقی به وجود نیامده‌اند. در تیتراژ پایانی سریال از 2 سینماگر قدیمی، ایرج قادری و اصغر هاشمی به خاطر همکاری‌شان در ساخت مجموعه قدردانی شده است

که تماشاگر باید سن و سالی را پشت سر گذاشته باشد تا به منظور فردوس پی ببرد و به خاطر آورد در سال‌های 1340 تا 1342 یکی از شخصیت‌های برنامه صبح جمعه رادیو ایران، درونه حسن کبابی نامیده می‌شد که اگر اشتباه نشود مرحوم منوچهر نوزدی موقعی که خیلی جوان بود این نقش را گویندگی می‌کرد. مجموعه 2 شخصیت فعال و ویرانگر دارد. حشمت فردوس و انیس که در پرداخت هر دوی آنها زیاده‌روی شده است. تمایل خیلی شدید و غیرعادی فردوس برای داشتن نوه پسر، همچنین شیوه به رخ کشیدن مال و منالش آن هم به دفعات و نقشه‌های شیطانی و در حقیقت ابلهانه‌ای که انیس برای طرد طاهر از جمع خانواده و بعد هم از میان برداشتن او می‌کشد و... چیزهایی هستند که نه تنها در ذهن تماشاگر جا نمی‌افتند که به نظرش غیرواقعی می‌آیند؛ بخصوص انیس که قرار بوده زنی خودخواه و حسود باشد در عمل تبدیل شده به زنی نادان و تهی مغز که نقشه‌هایش از جنس نقشه‌هایی است که ملکه بدجنس و سنگدل قصه #171؛ سفید برفی و هفت کوتوله» برای از بین بردن سفید برفی می‌کشید. با این همه حشمت فردوس با تمام زیاده‌روی‌هایی که در شخصیت‌پردازیش شده، به دلیل خصوصیات مردم پسندش و همچنین بازی عالی داریوش ارجمند، جای بزرگی در دل تماشاگر باز کرده است. پولدار کله‌شقی که پیش از این هم شبیه‌اش را در برخی فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی دیده‌ایم. شخصیتی که پرهیجان و با عجله صحبت می‌کند و لابه‌لای حرف‌هایش ضرب‌المثل، شبه‌ضرب‌المثل یا اصطلاحی هم می‌آورد. ماشین بنز دارد.

هم به کله‌پاچه علاقه دارد و هم به ورزش باستانی - احتمالاً میان این دو باید رابطه‌ای وجود داشته باشد - یکی دو تا تکیه‌کلام هم دارد که نیازی به تکرار آنها نیست. چیزهایی که مدت‌هاست از مکالمات ما ایرانی‌ها کنار گذاشته شده‌اند و بندرت گفته و شنیده می‌شوند. چیزهایی که در فیلم‌های ایرانی دهه 1340 مورد مصرف‌شان خیلی بالا بود و جزو جدانشدنی دیالوگ‌های همان فیلم‌ها به حساب می‌آمدند.

به احتمال زیاد، کارگردان و تهیه‌کننده و فیلمنامه‌نویس به طور جمعی به این نتیجه رسیده‌اند که حشمت فردوس با توجه به این که از اهالی میدان تره‌بار است و به نسل پیش از انقلاب هم تعلق دارد، بهتر است بلند و لهجه‌دار و قلدرانه صحبت کند. به این ترتیب متوجه می‌شوید انتخاب ارجمند برای ایفای این نقش چقدر هوشمندانه بوده است!

از دیدگاه روانشناختی هم به طور معمول، رابطه مستقیمی وجود دارد میان طرز حرف زدن آدم‌ها و حرفه‌ای که به آن مشغولند؛ هرچند در زمینه سریال‌سازی خلافتش هم ثابت شده. مثلاً در سریال #171؛ رسم شیدایی» - که اکبر خواجویی ساخته بود - محمدعلی کشاورز هم مثل داریوش ارجمند نقش یکی از کله‌گنده‌های میدان تره‌بار را بازی می‌کرد و کیا و بیایی هم داشت.

با این همه آدم ساکت و سر به زیری بود. خیلی هم عادی و آرام حرف می‌زد، طوری که صدایش تا پایان سریال از حد استاندارد بالاتر نرفت.

سریال ستایش پر است از حوادث غالباً غمبار با ضربه‌های عاطفی آشنا. حوادثی که پی در پی و بسرعت اتفاق می‌افتند، میزانشن صحنه‌های مجموعه و همچنین مختصات شکلی و نمایشی موقعیت‌ها و حوادثش خیلی ساده و معمولی است. مثل همان فیلم‌ها در مجموعه ستایش هم رویارویی نیکی و بدی کاملاً روشن و آشکار صورت گرفته و مثل همان فیلم‌ها... خلاصه، مجموعه خیلی چیزهایش یادآور فیلم‌های دهه 40 است. پیداست این شباهت‌ها اتفاقی به وجود نیامده‌اند. در تیتراژ پایانی سریال از 2 سینماگر قدیمی، ایرج قادری و اصغر هاشمی به خاطر همکاری‌شان در ساخت مجموعه قدردانی شده است. با این حساب می‌شود نتیجه گرفت بجز فیلمنامه‌نویس، 2 چهره یاد شده هم در به وجود آمدن شباهت‌هایی که به آنها اشاره شد، نقش اساسی داشته‌اند.

محمودرضا جغتایی / جام‌جم